



Investigating the Application of Cognitive Grammar Categories in the Analysis of Persian Poetry Narration

Reza Refaee Ghadimi Mashhad¹, Gholamhosein Gholamhoseinzade^{*2}

Abstract:

Cognitive grammar is one of the newest approaches to the study of language which is based on the cognition and mental processes, examining language with a conceptual and novel perspective. The main claim of the present study is the applicability of cognitive grammar categories in the study of Persian poetry narration. To support this claim, first the basic theories of cognitive grammar concerning grammatical categories are explained, and then the application of each grammatical category in the analysis of the narration methods of some famous poems were studied. The results showed that grammar classifies grammatical categories based on dynamicity and process by giving originality to the time. Since the category of verb is one of the pillars of Persian poetry, the special method of cognitive grammar categorization can analyze the method of narration of poetry in a special and cognitive way. Also, the sub-categories of nouns and adjectives play the most important role in the narrative method.

Received: 28/04/2021

Accepted: 26/06/2021

* Corresponding Author's E-mail:
gholamho@modares.ac.ir

1. PhD Candidate of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

<https://orcid.org/0000-0002-0854-1050>

2. Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran (Corresponding author).

<https://orcid.org/0000-0002-8826-016X>



Keywords: Cognitive linguistics; cognitive grammar; grammatical categories; Persian poetry; analysis of poetry

Introduction and Research Questions

In this research, we asked two questions and hypotheses about the how to use cognitive grammatical categories approach in analysis of Persian poem's narration. We test hypotheses by analyzing the principles presented in the textual body, including a number of Persian poems. Research questions are:

- 1- What are the characteristics of cognitive grammar in the study of grammatical categories?
- 2- How work the cognitive grammar's special approaches about grammatical categories. in analyzing the narration of Persian poems?

Methodology

The method present study is descriptive-analytical and qualitative: first, we describe the theoretical foundations related to grammatical categories based on the latest edition of Ronald Langaker's theory in the book cognitive Grammar (2008 and 2013) and then we will analyse their application in the study of Persian poem's narration. The thematic realm of the present study is the different types of Persian poetry. it is clear that in modern poetry, the poet can use words according to his needs and desires in words, due to the lack of restrictions in the use of language; However, in Persian classical poetry, the poet is forced to observe the rules of rhyme. for this reason, the classical poet's use of various grammatical categories is subject to the structural rules of classical poetry (rhyme, etc.). Therefore, the textual body of the present study has been selected based on the poems of classical poetry and then, the application of grammatical categories has been assumed in the analysis of the method of narration of poems of modern Persian forms.



مركز تحقيقات زبان و ادبيات فارسي



Journal Of Narrativestudies

E-ISSN : 2588-6231

Vol. 6, No. 11

spring & summer 2022

Research Article



Results

The results of this study indicate that cognitive grammar has the ability to analyze the way Persian poetry is narrated. Therefore, the achievement of the present study is to explain the function of using the grammatical construe in the analysis of Persian poetry. The results can be explained in a more detailed statement as follows: cognitive Grammar, by relying on the definition of grammatical categories based on the mental scanning process, provides a very novel analysis of interpreting linguistic propositions. In cognitive grammar, linguistic propositions are considered as mental scenes that are constructed in the mind in a special way. Thus, grammatical categories are tools to describe mental scenes and interpretations. Grammar categories not on the basis of their role in the sentence, but on the basis of dynamism and process, can reveal the practical differences of the way poetry is construed. On the other hand, since grammatical categories also conveys meaning in a different field from ordinary language, grammatical categories can be suitable tools for analyzing the narration of Persian poetries. In the present study, we showed how grammatical details about each of the grammatical categories are effective in examining the way Persian poetry is narrated. Grammatical categories of nouns, prepositions, adverbs and adjectives have no effect on the way poetry is narrated due to their lack of effect in the process (in sentences), while subcategories of nouns and adjectives such as: infinitive, unknown structure, structure of object and subject adjectives in a special way Are useful in analyzing the method of narration.

دوفصلنامه روایت‌شناسی

سال ۶، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۱۴۷-۱۸۴

مقاله پژوهشی

DOR: 20.1001.1.25886495.1401.6.11.6.8

کاربرد مقوله‌های دستور شناختی در تحلیل شیوه روایت اشعار فارسی^۱

رضا رفایی قدیمی مشهد^۲، غلامحسین غلامحسین زاده^{۳*}

(دریافت: ۱۴۰۰/۲/۸ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۵)

چکیده

دستور شناختی، به مثابه یکی از جدیدترین رویکردهای مطالعه زبان، با تکیه بر مسئله شناخت و فرایندهای ذهنی، زبان را با چشم‌اندازی معنا محور و مبتنی بر داده‌های علوم تجربی و شناختی بررسی می‌کند. مدعای اصلی پژوهش حاضر کاربردی بودن مبانی دستور شناختی در بررسی شیوه روایت اشعار فارسی است. برای اثبات این مدعا، نخست تلقیاتی اساسی دستور شناختی در مواجهه با مقوله‌های دستوری تبیین و سپس کاربرد هر یک از مقوله‌های دستوری در تحلیل شیوه روایت اشعار برخی از شاعران مشهور بررسی شده است. دستور شناختی با اصالت بخشیدن به مسئله زمان، مقوله‌های دستوری را بر مبنای پویایی و فرایندی بودن دسته‌بندی می‌کند. از آنجا که مقوله فعل یکی از ارکان شعر فارسی است، شیوه ویژه مقوله‌بندی دستور شناختی می‌تواند شیوه روایت شعر را به شکلی ویژه و شناخت‌محور تحلیل کند. همچنین مقوله‌های زیرشاخه اسم و صفت، شامل صفت فاعلی و مفعولی، بیشترین نقش را در شیوه روایت ایفا می‌کند. اقتراح درباره مدعای مطرح شده و بررسی صحت مدعا و آزمایش آن در متون شعر فارسی، دستاوردهای اصلی پژوهش حاضر است.

۱. این مقاله با حمایت صندوق حمایت از پژوهشگران ایران (INSF) نگاشته شده است.

۲. دانشجوی دکتری، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

<http://orcid.org/0000-0002-0854-1050>

۳. استادتمام، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده

مسئول).

* gholamho@modares.ac.ir

<http://orcid.org/0000-0002-8826-016X>

واژه‌های کلیدی: زبان‌شناسی شناختی، دستور شناختی، مقوله‌های دستوری، شعر فارسی، تحلیل شعر.

۱. مقدمه

یکی از رویکردهای نوین مطالعات متون برپایه دستور زبان، رویکرد مبتنی بر دستور زبان شناختی^۱ است. دستور زبان شناختی، به‌مثابه رکن اصلی زبان‌شناسی شناختی^۲، در اواخر قرن بیستم با آرای رونالد لانگاکر پی‌ریزی شد. دستور شناختی در طول سالیانتمادی مورد بازبینی قرار گرفته و نظریات آن توسط لانگاکر و سایر پژوهشگران این حوزه به‌روزرسانی شده است. بنابراین می‌توان دستور شناختی را جدیدترین نحله دستور زبان دانست.^۳

دستور شناختی مدعی است که می‌تواند ماهیت شیوه‌های مختلف ارائه محتوای مفهومی را واکاوی کند. بنابر این ادعا، شیوه تقسیم‌بندی مقوله‌های دستوری شناختی براساس محتوا و البته با ابتنا بر پویایی و فرایندی بودن صورت می‌پذیرد. منظور از پویایی توجه به بُعد زمان و منظور از فرایندی بودن توجه به پویایی و کنش‌های موجود در کلام است. شیوه مواجهه دستور شناختی با مقولات دستوری حاوی نکات تازه‌ای است که قابلیت تحلیل شناخت‌محور شیوه روایت شعر را برای منتقد ادبی فراهم می‌کند.

مسئله پژوهش حاضر چرایی و چگونگی کاربست مقوله‌های دستوری شناختی در تحلیل شیوه روایت اشعار فارسی است. بنا بر مسئله موجود، در این مقاله به سؤالات ذیل پاسخ داد شده است:

۱. ویژگی‌های ممیزه تلقی دستور شناختی در بررسی مقوله‌های دستوری شامل چه مواردی است؟

۲. تلقیات ویژه دستور شناختی درباب مقوله‌های دستوری چگونه در تحلیل شیوه روایت اشعار فارسی مفید واقع می‌شود؟

فرضیه‌های تحقیق به این شرح است:

۱. دستور شناختی با تکیه بر مسئله پویایی، دو نوع اسکن ذهنی را برای مفاهیم ذهنی تعیین می‌نماید و عناصر نحوی را در قالب روابط بصری، همچون نما و زمینه، و مقوله‌های دستوری را براساس چیز و غیرچیز (رابطه) رده‌بندی می‌کند.
۲. دستور شناختی با استفاده از ابزارهایی همچون اسکن ناحیه ارجاع، روابط نما و زمینه و معانی مختلف مقوله‌های دستوری، قابلیت بررسی شیوه روایت و پویایی شعر را برای خواننده فراهم می‌کند.

پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی و کیفی است. نخست مبانی نظری مرتبط با مقوله‌های دستور شناختی برمبنای آخرین ویرایش نظریه رونالد لانگاکر در کتاب دستور شناختی (۲۰۰۸ و ۲۰۱۳) توصیف و سپس کاربرد آن‌ها در بررسی شیوه روایت شعر فارسی تحلیل شده است. قلمروی موضوعی پژوهش انواع شعر فارسی، به جز اشعار تصویری/ دیداری، است که در آن‌ها، صورت دیداری/ نوشتاری شعر بیش از عناصر واژگانی در تحلیل شناختی شیوه روایت حائز اهمیت است. از سویی واضح است که در شعر نو و سپید، شاعر به دلیل نبود محدودیت در استفاده از زبان، کلمات را با توجه به نیاز و خواست خود در کلام به کار می‌بندد؛ حال آنکه در شعر کلاسیک فارسی، شاعر ناچار به رعایت قوانین وزن و قافیه است و به همین دلیل، استفاده شاعر کلاسیک از انواع مقوله‌های دستوری تابع قوانین ساختاری شعر کلاسیک (وزن، قافیه و...) است. از این رو پیکره متنی پژوهش حاضر برپایه اشعار شاعران کلاسیک انتخاب شده و کاربرست مقوله‌های دستوری در تحلیل شیوه روایت اشعار قوالب نو فارسی مفروض در نظر گرفته شده است. این پژوهش دارای ماهیت کیفی محض است؛ به این معنا که در جست‌وجوی کیفیت کاربرست نظریه مقوله‌های دستور شناختی در تحلیل شیوه روایت اشعار فارسی است. اساساً در پژوهش‌های کیفی محض، پیکره متنی ابزاری

برای بررسی کیفیت متغیر مورد مطالعه پژوهش است و از این رو کمیت و بسامد متغیر در چنین پژوهشی اهمیت ندارد. با توجه به اینکه بررسی مقوله‌های دستوری در متون ادبی موارد محدودی از عبارات متنی را دربر می‌گیرد، پیکره متنی پژوهش حاضر را اشعار و ابیاتی تشکیل می‌دهد که از حیث نحو و وجود مقوله‌های دستوری، قابلیت بررسی در چارچوب نظریه دستور شناختی را دارد. از دیگر سو به دلیل نبود نمونه‌های نحوی مورد تطبیق با دستور شناختی در اشعار یک شاعر واحد، به‌ناچار نمونه‌ها از اشعار شاعران برجسته و متفاوت کلاسیک انتخاب شده است.

۲. پیشینه تحقیق

تا کنون در دو پژوهش مستقل، مبانی دستور شناختی و کاربرد آن‌ها در زبان فارسی بررسی شده است. اثر نخست کتاب *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم* اثر دکتر محمد راسخ‌مهند (۱۳۸۹) است که به‌عنوان نخستین اثر علمی فارسی در حوزه زبان‌شناسی شناختی، و از جهت معرفی مبانی آن اثری مقبول و ارزشمند به‌شمار می‌آید. دومین اثر دستور شناختی به قلم دکتر سحر بهرامی‌خورشید (۱۳۹۸) است. در فصل پنجم این اثر (صص ۱۰۱-۱۲۸) مقوله‌های دستوری براساس آرای لانگاکر دسته‌بندی شده است. ارزشمندی اثر مذکور این است که در آن، انواع مقوله‌های دستوری موجود در دستور شناختی در زبان فارسی نیز مورد تدقیق قرار گرفته است. باید متذکر شویم که درباره کاربرد دستور شناختی در تحلیل متون ادبی، پیش از این هیچ پژوهش مستقلی صورت نگرفته و خلأ وجود پژوهش‌های ادبی بر مبنای نظریه دستور شناختی کاملاً محسوس است. پژوهش حاضر فتح‌بابی برای نشان دادن شیوه مواجهه دستور شناختی با مسئله روایت در شعر فارسی است و می‌کوشد که پرتو تازه‌ای بر تحلیل اشعار فارسی، با تکیه بر نکات مطرح در دستور شناختی، بیفکند.

۳. چارچوب نظری

زبان‌شناسی شناختی اساساً رویکردی است که زبان را محصول فرایندهای ذهنی می‌داند. اصول بنیادین رویکرد شناختی مواجهه با زبان عبارت است از:

۱. زبان وابسته به مکانیسم‌های شناختی است که در سایر زمینه‌های تجربی-ادراکی انسان مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ شامل مصادیقی همچون: شیوه ادراک، نحوه طبقه‌بندی و تصور ذهنی ما از جهان خارج.

۲. کارکرد ذهن انسان‌ها اساساً مشابه یکدیگر است؛ زیرا تمامی انسان‌ها سازکارهای شناختی ویژه و مشابهی را در اختیار دارند.

۳. اصول رایج در مطالعه زبان باید با آنچه در مطالعه ذهن و مغز در سایر رشته‌های علمی و روان‌شناختی پذیرفته شده است، مطابقت داشته باشد^۴ (Gibbons & Whitely, 2018: 15).

۳-۱. ماهیت زبان‌شناسی شناختی و مسئله شناخت

مسئله اساسی درباره دستور شناختی (اثرگذار در شیوه تعیین مقولات دستوری) تلقی این نحله دستوری از کلیدواژه آن یعنی «شناخت» است. لانگاکر در کتاب دستور شناختی، شناخت را به مثابه مکانیسم ذهنی سازنده زبان در نظر می‌گیرد. او تأکید می‌کند که زبان‌شناسی و به تبع آن دستور شناختی با تأکید بر عملکرد نشانه‌شناختی^۵ زبان برجسته می‌شود. در دستور شناختی، نقش تعامل اجتماعی در شکل‌گیری زبان کاملاً تصدیق می‌شود، اما با تأکید بر این نکته که حتی عملکرد تعاملی آن نیز کاملاً به فرایند مفهوم‌سازی^۶ بستگی دارد. تفاوت اساسی زبان‌شناسی و دستور شناختی با سایر نحله‌های زبانی در این است که در برابر تحمیل مرز بین زبان و سایر پدیده‌های روان‌شناختی مقاومت می‌کند. بر این اساس، از دیدگاه شناختی، ساختار زبانی برگرفته از سایر سیستم‌ها و قوای اساسی ذهن (برای مثال ادراک، حافظه و طبقه‌بندی) است. به دیگر بیان، براساس نظریه شناختی، زبان به جای اینکه موجودی متمایز و خودمختار

(یک «واحد یا قوای ذهنی جداگانه») در نظر گرفته شود، جنبه‌ای جدایی‌ناپذیر از شناخت تلقی می‌گردد (Langacker, 2013: 7-8).

نکته بسیار مهم این است که از دیدگاه شناختی، گزاره‌های زبانی به مثابه صحنه‌های ذهنی برساخته مفهوم‌سازان، یعنی گوینده و شنونده، در نظر گرفته می‌شود. بنابراین باید نخست تبیین کنیم که در انگاره شناختی، اساساً صحنه چیست، ارتباط آن با مفهوم‌سازی چیست؟ و نهایتاً اینکه تعبیر صحنه به چه معناست؟ دیدگاه شناختی در مواجهه با پرسش‌های بالا بر بدنمندی ذهن و ارتباط دوسویه مفهوم‌سازان تأکید می‌کند:

مردم بر اساس تجارب بدنی، درباره جهان خارج دانش کسب می‌کنند و مفاهیم را می‌سازند. بازنمایی‌های ذهنی منتج از این تجارب بدنمند، در فعالیت‌های اجتماعی ما تعمیق و درونی‌سازی می‌شود و به این ترتیب، این امکان را برای ما فراهم می‌آورد که جنبه‌های مختلف جهان را [آن‌گونه که می‌فهمیم] با دیگران به اشتراک بگذاریم. آنچه را که در جریان اشتراک‌گذاری جهان با دیگران [اشتراک‌گذاری بازنمایی‌های ذهنی] رخ می‌دهد، می‌توان این‌گونه توصیف کرد که «یک نفر توجه فرد دیگر را به چیزی جلب می‌کند». این «حوزه توجه مشترک»^۷ توجه فرد مقابل را به یک صحنه دیگر جلب می‌کند: صحنه ارجاعی^۸ [مراد صحنه تصور شده ذهنی توسط گوینده است که تلاش می‌کند به کمک عبارات زبانی، ذهن شنونده را به آن صحنه ارجاع دهد]. این دو فرد یک موقعیت بیناذهنی^۹ تشکیل می‌دهند که جهان‌گفتمان نام دارد. در این فضای گفتمانی، مفهوم‌ساز ۱ [گوینده] توجه مفهوم‌ساز ۲ [شنونده] را به واسطه استفاده از عبارات زبانی به یک صحنه ارجاعی جلب می‌کند (Kovescec, 2015: x-ix).

بنابر توضیحات کوچش، رکن اساسی در فرایندهای مفهوم‌سازی تعبیر، توجه به جنبه‌های دیداری ذهنی است. از این منظر، عبارات زبانی ابزاری برای کدگذاری تصویر ذهنی برساخته گوینده است و کیفیت آن تصویر را نمایان می‌سازد. هر تصویر ذهنی

می‌تواند به اشکال گوناگونی در قالب عبارات صحنه‌پردازی شود که این مسئله موجب ایجاد تعابیر^{۱۰} و کاربردهای مختلف مقوله‌های دستوری می‌گردد.

۲-۳. اهمیت اصل پویایی در رده‌بندی شناختی مقوله‌های دستوری (بُعد زمانی)^{۱۱}

اصل پویایی یکی از مباحث مهمی است که لانگاکر در حوزه دستور زبان شناختی مطرح کرده است. لانگاکر بحث درباره پویایی مفهوم‌سازی را این‌گونه آغاز می‌کند که مفهوم‌سازی اساساً ماهیتی پویا دارد و این ماهیت پویا نشئت‌گرفته از پردازش ذهنی ویژه (یا فعالیت نوروهای عصبی) است. نتیجتاً مفهوم‌سازی در بستر زمان رخ می‌دهد (Langacker, 2013: 79). در واقع در اینجا سخن از این مسئله است که فرایند مفهوم‌سازی در ذهن، در بُعد زمان، حتی کوتاه در حد کمتر از ثانیه، رخ می‌دهد. بنابراین لانگاکر مفهوم‌سازی را زمانمند در نظر می‌گیرد و براساس آن، نظریات خود را بسط می‌دهد.

لانگاکر مرادش از مقوله زمان را در دو بُعد مختلف تبیین می‌کند:

- زمان پردازش:^{۱۲} منظور از زمان پردازش زمانی است که در جایگاه واسطه مفهومی^{۱۳} قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، زمان ذهنی است که طی آن یک رویداد رخ داده در ذهن مفهوم‌سازی می‌شود. این نوع زمان می‌تواند دارای بُعد زمانی کوتاه یا بلند باشد. به این ترتیب، حتی فرایند فرورفتن سوزن در دست نیز دارای زمان پردازشی است.
 - زمان ادراکی (مُدِرک):^{۱۴} منظور از زمان ادراکی زمانی است که لانگاکر آن را موضوع مفهوم‌سازی در نظر می‌گیرد. مراد در اینجا زمان واقعی است که یک فرایند در بستر زمان به‌وقوع می‌پیوندد.
- لانگاکر جمله ذیل را برای تبیین تمایز زمان پردازشی و زمان ادراکی مطرح کرده است:

افراد حاضر در صف طولانی به آرامی وارد شهر شدند.

در اینجا، با یک زمان پردازشی مواجهیم که ورود افرادی با صف طولانی (رویداد) شاید در کسری از ثانیه در ذهن پردازش می‌شود. نیز با زمانی ادراکی مواجهیم که افراد حاضر در صف به آرامی وارد شهر می‌شوند. این فرایند ممکن است ساعت‌ها به طول بینجامد.

از آنجا که زبان، هم نمایانگر زمان است و هم در ساحت زمان مفهوم‌سازی می‌شود، تعبیر بر شیوه «اسکن» ذهنی یک موقعیت یا رویداد تأثیر می‌گذارد. لانگاکر با استفاده از اصطلاح پویایی، پردازش زبان را به حرکتی بین محرک‌های متوالی تشبیه می‌کند. او با توضیح این مسئله که ما مفهوم زمان را در ساختار زبان، به واسطه اسکن‌ها و عکس‌برداری‌های ذهنی از مفاهیم موجود در گزاره‌ها درک می‌کنیم، دو نوع اسکن یا عکس‌برداری ذهنی را در نظر می‌گیرد:

اسکن ترتیبی:^{۱۵} در این نوع اسکن، فرایند/ فرایندهای پویا که در ساختار زمان گسترش و تداوم می‌یابد، عکس‌برداری می‌شود.

اسکن موجز:^{۱۶} این نوع اسکن در واقع برخلاف اسکن ترتیبی عمل می‌کند و بر بازنمایی موجز (انباشته^{۱۷}) شناختی گزاره‌ها ناظر است.^{۱۸}

۳-۳. نحوه اسکن مقوله‌های دستوری

از آنجا که در شعر با عناصر زبانی گوناگون — که به خلق معناهای شاعرانه می‌انجامد — مواجهیم، اکنون باید به این پرسش پاسخ دهیم که مقولات مختلف دستوری چگونه اسکن می‌شود.

استاک‌ول شیوه اسکن هریک از عناصر موجود در زنجیره کلام را این چنین تبیین کرده است:

اسکن موجز: زمانی رخ می‌دهد که سازه‌های اسمی و افعال حالتی و غیرپویا پردازش می‌شود.

اسکن ترتیبی: هنگامی اتفاق می‌افتد که یک واقعه، پیکره یا ترکیب پیگیری و دنبال شود (Stockwell, 2002: 64-66). بر این اساس، با محوریت اصل فرایند، هرگونه ساختار زبانی که بر ایستایی، ثبوت و سکون دلالت کند، به شکل موجز اسکن می‌شود و در نقطه مقابل، هر ساختار و بیان زبانی که ماهیتاً در طول زمان و به نحوی پویا جریان یابد، به شکل ترتیبی اسکن می‌شود.

استاک‌ول برای تعمیق و توضیح بیشتر، این موارد را به صورت مصداقی برشمرده است: هستی‌های ثابت یا اشیای ایستا (مثل عبارات اسمی، صفت‌ها، صفت مفعولی و افعال حالتی همچون «هست»، «نشسته بودن»، «ایستاده بودن») به صورت موجز و به مثابه چیزها (در مفهوم مورد نظر لانگاکر) اسکن می‌شود؛ حال آنکه فرایندهای فعال شامل تغییرات پویا در ترکیب و شکل اشیا به صورت ترتیبی اسکن می‌شود. هنگامی که با حروف اضافه سروکار داریم، هم‌پوشانی اتفاق می‌افتد. یک گروه حرف اضافه‌ای می‌تواند به مثابه عنصر زبانی غیرپویا (به عنوان بخشی از چینش نحوی) یا به مثابه شرکت‌کننده‌ای در زنجیره کنش عمل کند (ibid., 66).

استاک‌ول تمایز میان اسکن موجز و ترتیبی را با مثال تفاوت میان بررسی عکس و تماشای فیلم تبیین می‌کند (ibid.). این مثال به خوبی به صورت بندی تمایز میان دو نوع اسکن مورد بحث و فهم آن در ساحت زبان کمک می‌کند. تفاوت میان اسکن ترتیبی و موجز را می‌توان در عبارات ذیل مشاهده کرد:

الف. علی زمان قرار ملاقاتش را به شکلی دقیق تنظیم کرد.

ب. تنظیم زمان دقیق علی برای قرار ملاقات

جمله «الف» یک فرایند پویا را با استفاده از فعل معلوم «تنظیم کرد» برای نشان دادن یک عمل نشان می‌دهد؛ در حالی که قید «دقیق» عمل تنظیم کردن را توصیف می‌کند. از آنجا که این جمله نوعی باز نمود ذهنی پویا را دربر می‌گیرد — یعنی شامل فرایندی است که در بستر زمان اتفاق می‌افتد — جمله «الف» در واقع نمونه‌ای از اسکن متوالی

است. در جمله «ب»، رویداد از طریق استفاده از مصدر، همچون یک حالت تعبیر شده است: فعل «تنظیم کرد» به اسم یعنی «تنظیم» تبدیل شده که خود با صفت «دقیق» توصیف شده است. این نمونه‌ای از اسکن موجز است که صحنه و واقعه را به صورت فشرده نشان می‌دهد.

۳. بحث و بررسی

مطالعات رسمی روایت‌شناسانه متون با نام ژرار ژنت^{۱۹} و آرای او پیوند خورده است. ژنت در مقام منتقد ادبی ساختارگرا، با پردازش نظریه روایت‌شناسی، توالی و شیوه روایت در متون را مورد مذاقه قرار داد: «هدف کلی روایت‌شناسی این است که قواعد یا رمزگان نوشتار را که در پی‌رنگ‌های مختلف نمایانده می‌شوند، تعیین نماید» (آبرامز، ۱۳۸۷: ۲۶۱). ژنت برای بررسی روایت متون به چند عنصر اساسی توجه ویژه‌ای کرده است: ۱. (چه زمانی؟) نظم و ترتیب؛ ۲. (چه مدت؟) تداوم روایت؛ ۳. (چند وقت یک بار؟) تداوم یا بسامد؛ ۴. آوا یا لحن؛ ۵. حالت یا وجه (یعقوبی، ۱۳۹۱: ۲۹۲). اگر شیوه مطالعه متن از دریچه دستور شناختی را رویکرد نوین روایت‌شناسانه تلقی کنیم، باید به چند نکته اساسی توجه نماییم: در دستور شناختی گزاره‌ها به منزله صحنه‌ها و تصاویر ذهنی برساخته مفهوم‌سازان در نظر گرفته می‌شود. بنابراین در این دستور، شیوه مقوله‌بندی عناصر دستوری نیز براساس توصیف پویایی و عدم پویایی و فرایندهای ذهنی و مفهومی صورت می‌پذیرد. مباحث موجود در دستور شناختی نه با تکیه بر عناصر مورد نظر ژنت و روایت‌شناسان، بلکه با تکیه بر شیوه کاربست مقوله‌های دستوری مختلف در متن، می‌کوشد شیوه تعبیر و روایت متن را توضیح دهد. به دیگر سخن، آنچه در دستور شناختی شالوده بررسی روایت در نظر گرفته می‌شود، شیوه پردازش شناختی واژه‌های موجود در عبارت است که به شکل پویا و تعاملی میان مفهوم‌سازان (گوینده و شنونده) صورت‌بندی می‌شود. از سویی می‌توان شعر را روایت ویژه‌ای از درون‌داهای ذهنی شاعر دانست که با استفاده ویژه از عناصر زبانی و با ادای

لفظی و نوشتاری به‌مثابه برون‌داد (متن) جاری می‌شود. از آنجا که شعر فارسی همواره با ساختارهای فعلی همراه است، شیوه روایت عناصر دستوری تشکیل‌دهنده برون‌داد ذهنی شاعر، یعنی متن، بسیار اهمیت دارد و از این رو چنان‌که در ادامه خواهیم دید، دستور شناختی می‌تواند به‌شکل ویژه‌ای در تحلیل روایی / شناختی عناصر دستوری متن کارایی داشته باشد. در ادامه کارکرد سه مسئله اساسی در ایجاد تعبیر در دستور شناختی شامل اسکن ناحیه ارجاع، روابط مشارکان متنی و مقوله‌های دستور در تحلیل نمونه‌هایی از اشعار فارسی بررسی می‌شود.

۳-۱. اسکن رابطه ناحیه ارجاع

پویایی پردازش زبان بر نحوه فعال شدن دانش در هنگام مفهوم‌سازی نیز اثرگذار است. در اینجا لانگاکر نوع دیگری از اسکن را مطرح می‌کند و آن را «رابطه ناحیه ارجاع»^{۲۰} می‌نامد. این رابطه درحقیقت «به توانایی ما در فراخواندن مفهوم یک هستی برای ایجاد ارتباط ذهنی با هستی‌های دیگر» اشاره دارد (Langacker, 2008: 83). طبق این نظر، در هر تعبیراستفاده ما از یک واژه دسترسی ذهنی ما را به واژه‌های دیگر فعال و این دسترسی را کنترل می‌کند. به عقیده لانگاکر، ما در طول فرایند خوانش متن، زنجیره‌ای از نواحی ارجاعی متوالی را اسکن می‌کنیم. هر ناحیه ارجاع دسترسی به تعدادی از حوزه‌های دانش فعال‌شده^{۲۱} را که به‌منزله اهداف شناخته می‌شود، فراهم می‌سازد که مجموعاً حوزه ارجاع^{۲۲} را تشکیل می‌دهد. لانگاکر از این مثال برای تدقیق بحث استفاده کرده است: فرض کنیم می‌خواهیم نشان یک مرغابی را که لحظاتی پیش‌تر در رودخانه دیده‌ایم، به شکارچی بدهیم. نیز فرض می‌کنیم که در آن محل یک قایق وجود دارد. در این حالت، به او می‌گوییم: «آن قایق را ببین، مسیر قایق را چند متر رو به جلو طی کن.» در این حالت، ما برای ارجاع به هستی ناشناس (مرغابی)، از هستی آشنا و دیده‌شونده (قایق) به‌مثابه ناحیه ارجاع استفاده کرده‌ایم.

هنگامی که یک هدف احتمالی فعال شود، بقیه اهداف از توجه محو می‌گردد و یک دامنه تازه برای ناحیه ارجاع بعدی فعال می‌شود. این مسئله شبکه ارتباطاتی را نشان می‌دهد که هنگام خواندن توسعه می‌یابد و خوانش متن را هدایت و رهگیری می‌کند و شیوه‌های تعبیرگری متفاوت را به وجود می‌آورد.

برای تبیین دقیق مسئله، به این بیت سعدی توجه کنید:

هر که نازک بود تن یارش گو دل نازنین نگه دارش

اگر بخواهیم یک عنصر کلیدی شناختی و توجه‌برانگیز را از میان عناصر سازنده بیت بیابیم، احتمالاً عنصر «تن یار» را برمی‌گزینیم که با صفت نازکی توصیف شده و مصراع دوم نیز از لحاظ معنایی به آن وابسته است. مسئله اسکن ناحیه ارجاع در اینجا به چگونگی ایجاد «تن یار» بازمی‌گردد. پرسش این است که چرا از چنین ساختار اضافی استفاده شده است و ما آن را چگونه درک می‌کنیم. پاسخ این پرسش از دیدگاه شناختی، در ضمیر «ش» متصل به واژه یار مستتر است. واضح است که مرجع این ضمیر «هرکه» است که به مثابه ناحیه ارجاع در کلام عمل کرده و شناخت عنصر ملحق به ضمیر «ش» از طریق آن ممکن شده است. در واقع اگر در نمودار ذیل، «هرکه» را در جایگاه ناحیه ارجاع قرار دهیم، حوزه‌های ذهنی مختلفی برای آن فراهم می‌شود که یکی از آن حوزه‌های ممکن، «تن یار» است. با قائل بودن به ضرورت وزن و قافیه، مصراع نخست می‌توانست به اشکال ممکن ذیل نیز رمزگذاری شود:

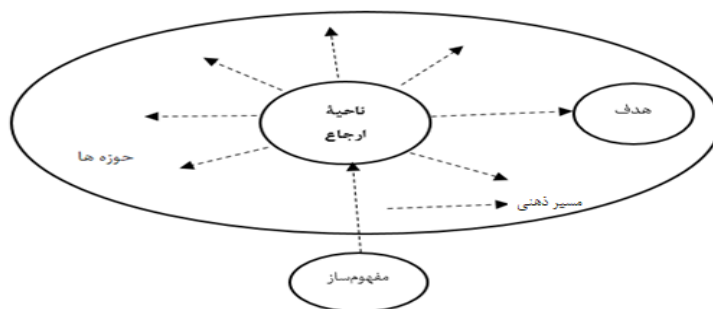
- هرکه نازک بود قبا و دستارش

- هرکه نامهربان بود یارش

- هرکه بر عدل بود میزانش

هرکدام از ساخت‌های ذهنی بالا را می‌توان حوزه ممکن برای ایجاد تصویر شاعرانه کاملاً مجزا، بر وزن و قافیه مورد نظر شاعر (مفهوم‌ساز) در نظر گرفت. در واقع نکته شناختی قابل توجه در اینجا این است که علی‌رغم قرارگیری «تن یار» در کانون توجه، عامل شناختی اصلی که به خلق تصویر در بیت انجامیده، «هرکه» است. شاعر

(مفهوم‌ساز) بنابر هدف خود از سرایش شعر (مفهوم)، یکی از حوزه‌های بالقوه را با توجه به مفهوم‌سازی در ژانر عاشقانه فعال کرده است. فعال کردن هریک از حوزه‌های شناختی دیگر طبیعتاً اساس روایت کلام را دگرگون می‌کند. آنچه در این بیت و در بحث اسکن ناحیه ارجاع اهمیت دارد، مبحث ضمائر ملکی است که از حیث تشخیص بن‌مایه‌های شناختی کانون‌سازی ارکان کلام بسیار مهم است (Langacker, 2013: 84).



شکل ۱. ارتباط مفهوم‌ساز، ناحیه ارجاع، حوزه‌ها و هدف (ibid.)

۲-۳. روابط نما/زمینه در دستور شناختی

یکی از مسائلی که نمود آن در ساخت‌های فرایندی زبانی اهمیت دارد، شیوه نمایه‌سازی مشارکان متنی است. اساساً در دستور شناختی، مشارکان متنی با چند نقش مهم نمایه می‌شود:

از دیدگاه لانگاکر، نقش‌ها صرفاً سازه‌های زبانی نیست، بلکه بخشی از گستره ابزارهای شناختی است که ما در زبان و پردازش غیرزبانی ذهن به کار می‌بریم. این صورت‌ها حاصل تجربه کنش ما با جهان است. ما از طریق تجربه می‌دانیم که اجسام و موجودات در یک زنجیره کنش^{۳۳} تحت تأثیر نیروی فیزیکی قرار می‌گیرد و این نیرو باعث حرکت آن‌ها می‌شود. این سخن نقش «کنش‌گر» را تعریف می‌کند. عنصری که نیرو را دریافت می‌کند، کنش‌پذیر و آنچه کنش به وسیله آن انجام می‌گیرد، ابزار نام دارد. همچنین در صورتی که فاعل کنشگر نباشد، با عنوان تجربه‌گر از او یاد می‌شود (Langacker, 1991: 280-284).

در هر گزارهٔ زبانی، ممکن است با کنشگر یا کنش‌پذیر مواجه شویم. حال این پرسش مطرح می‌شود که در این حالت، این عناصر چگونه در زبان نمایه‌سازی می‌شود. در دستور شناختی، جایگاه نما و زمینه تعیین‌کنندهٔ شیوهٔ نمایه‌سازی عناصر متنی است. هر نوع فاعل در دستور شناختی، نما^{۲۴} (جلب‌کنندهٔ توجه) و هر نوع مفعول، زمینه^{۲۵} نام دارد. با جزئی‌نگری بیشتر، هر فاعل حرکت‌کننده، متحرک (متغیر)^{۲۶} و عنصر مقابل آن، ثابت (نقطهٔ ارجاع)^{۲۷} نام دارد. برای تبیین این مسئله از مثال‌های ذیل استفاده می‌کنیم:

- علی حسن را زد.

- حسن علی را زد.

- حسن و علی یکدیگر را زدند.

واضح است که در گزارهٔ اول علی در جایگاه نما و حسن در جایگاه زمینه و در گزارهٔ دوم حسن در جایگاه نما و علی در جایگاه زمینه قرار گرفته‌اند. نکته‌ای که در گزارهٔ سوم باید به آن توجه کنیم، پویایی فرایند کنشی مشارکان است. در این گزاره، حسن و علی هر دو در جایگاه نما قرار گرفته‌اند، هر دو پیش‌زمینه‌سازی شده‌اند (در کانون توجه قرار گرفته‌اند) و هیچ‌یک به پس‌زمینه منتقل نشده‌اند. لانگاکر این مسئله را به حق انتخاب^{۲۸} کانونی‌سازی برای گوینده مرتبط می‌داند. در واقع این گوینده است که تصمیم می‌گیرد جایگاه متحرک و ثابت به کدام یک از اعضای مشارک نحوی اختصاص یابد (Langacker, 2013: 115). لانگاکر تأکید می‌کند که در گزاره‌هایی مانند گزارهٔ سوم، جایگاه متحرک به صورت فردی به مشارکان اعطا نمی‌شود، بلکه با نوعی متحرک گروهی روبه‌رویم که به‌مثابهٔ مشارکان کانونی^{۲۹} نمایه‌سازی می‌شود (ibid.).

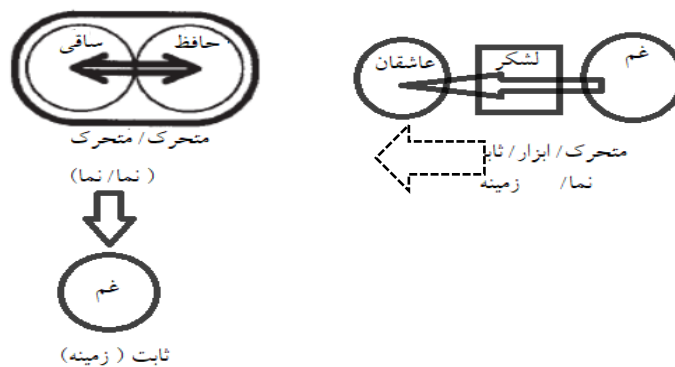
برای درک دقیق‌تر این مسئله، طرح‌وارهٔ عبارات بالا ترسیم شده است:



شکل ۲. طرح‌واره روابط نما/زمینه در دستور شناختی

در شعر فارسی، عموماً اشعاری که مبتنی بر کنش است، روابط مرکبی را نمایان می‌سازد که می‌تواند انواع طرح‌واره‌های بالا را فعال کند. یک نمونه این بیت مشهور حافظ است:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد / من و ساقی به هم تازیم و بنیادش براندازیم



شکل ۳. روابط نما/زمینه در بیتی از حافظ

واضح است که به دلیل وجود ساختار شرطی، مصراع دوم در صورتی تحقق می‌پذیرد که کنش مصراع اول به صورت کامل انجام گیرد. بنابراین پیکان خط‌چین وسط نمایانگر قید احتمال است. در این ساختار، نخست با یک زنجیره کنش کامل (متحرک، ابزار، ثابت)، در مرحله بعد با یک ساختار کنشی پویا (متحرک/ متحرک) و سپس مجدداً با یک ساختار کنشی معمولی (متحرک/ ثابت) مواجهیم که ساختار کلام را از حیث روابط

مشارکان متنی، کاملاً پویا و غنی ساخته است. طبیعتاً می‌توان اشعار مختلف را به این شیوه تحلیل کرد و به این ترتیب انواع جنبه‌های کنشی متون شعری را واکاوید.

۳-۳. مقوله‌های دستوری

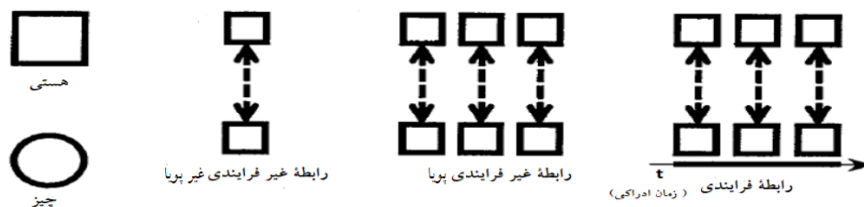
مدعای بسیار مهمی که لانگاکر در تعریف طبقات دستوری و در تقابل با دستورهای ساخت‌گرا مطرح می‌کند، قابلیت تعریف مقوله‌های دستوری برمبنای مفهوم آن‌هاست. او با طرح این مسئله که زبان‌شناسی مدرن با دیدگاهی متعصبانه، جواز تعریف مقوله‌ها براساس مفهوم را صادر نمی‌کند، تلاش کرده است که به دسته‌بندی مفهومی برای مقوله‌های دستوری دست یابد. البته او خود بر این مسئله تأکید می‌ورزد که این امر بسیار چالش‌برانگیز است.^{۳۰} (ibid., 93-95). براساس مبانی دستور شناختی، آنچه در تعیین مقوله‌های دستوری عبارات زبانی بسیار اهمیت دارد، شیوه نمایه‌سازی به معنای در کانون توجه قرار دادن آن‌هاست. در مثال‌های: «انتخاب من، این است» و «من این را انتخاب می‌کنم»، آنچه مقوله دستوری واژه «انتخاب» را در جایگاه اسم یا فعل تعیین می‌کند، شیوه نمایه‌سازی و قرارگیری آن در کانون توجه است که طبیعتاً در ساختار جمله نمودار می‌شود.

لانگاکر با تکیه بر اینکه یک بیان زبانی به چیز یا رابطه ارجاع می‌دهد، آن‌ها را دسته‌بندی می‌کند. او از عنوانی عام به مثابه «هستی»^{۳۱} یاد می‌کند که تمامی پدیده‌ها را شامل می‌شود. هستی‌ها تمام چیزهایی است که ممکن است در توصیف ساختار مفهومی تصور شود یا مورد ارجاع قرار گیرد و شامل ابعاد مختلفی است: چیزها، روابط، کمیت‌ها، احساسات، تغییرات، مکان‌ها، ابعاد و... . یک هستی لزوماً دارای موجودیتی مجزا نیست؛ نیز لازم نیست که به شکل منحصر به فرد شناخته شود یا از نظر شناختی دارای برجستگی باشد (ibid., 98).

هستی‌ها دارای دو زیرمجموعه اصلی «چیزها» و «روابط» است. روابط از حیث ابتنا به زمان، به دو دسته فرایندی و غیرفرایندی تقسیم می‌شود و هر یک از این دو دسته نیز

ممکن است پویا یا غیرپویا باشد. لانگاکر پس از تبیین تمایز میان نمایه‌سازی چیزها و روابط که به مقوله‌سازی اسم و غیراسم منجر می‌شود، انواع روابط را براساس فرایندی^{۳۲} یا غیرفرایندی^{۳۳} بودن توضیح می‌دهد. رابطه فرایندی رابطه‌ای است که در بستر زمان رخ می‌دهد و تداوم می‌یابد؛ حال آنکه رابطه غیرفرایندی به مقوله زمان متکی نیست.

طرح‌واره انواع گزاره‌های زبانی از دیدگاه دستور شناختی این چنین است:



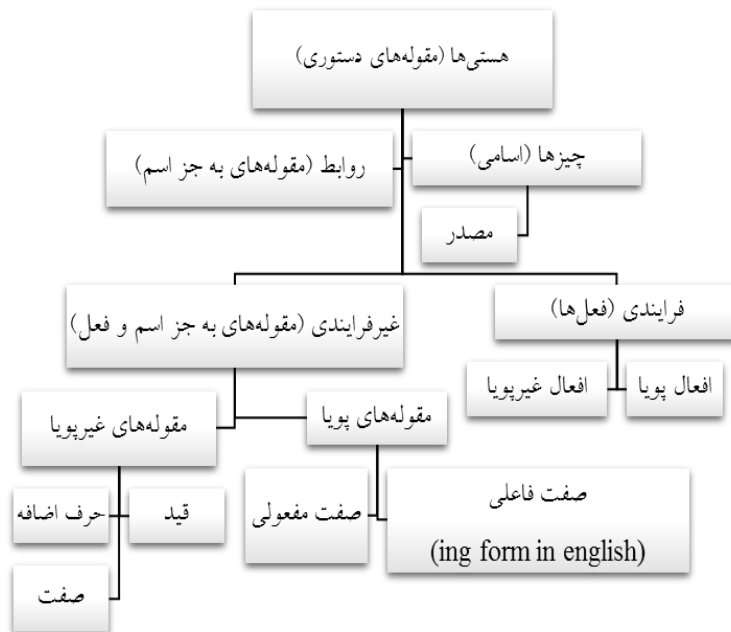
شکل ۴. طرح‌واره‌های گزاره‌های زبانی براساس انواع روابط (ibid., 99)

بنابر طرح‌واره‌های بالا، به‌طور خلاصه می‌توانیم مبانی ذیل را همچون پیش‌فرض مطرح کنیم:

- هستی عام‌ترین مقوله مفهومی زبانی است که پایه تمامی روابط ساده و پیچیده قرار می‌گیرد.
- رابطه‌ها براساس فعال‌سازی یا فعال‌ناسازی محور زمان، به دو دسته فرایندی و غیرفرایندی تقسیم می‌شود.
- روابط غیرفرایندی بنابر تعداد هستی‌های موجود در رابطه، به دو دسته پویا و غیرپویا قابل تقسیم‌بندی است.

بر این اساس، تعیین مقوله دستوری در عبارات زبانی بر مبنای آن چیزی که این عبارات نمایه‌سازی می‌کنند، صورت می‌پذیرد. بنابراین اسم به‌مثابه عنصر زبانی تعریف می‌شود که یک «چیز»^{۳۴} را نمایه‌سازی می‌کند. منظور لانگاکر از چیز در اینجا یک مفهوم خاص است که اسم را در انواع مقوله‌های واقعی و انتزاعی شامل مفاهیم بسیار گسترده‌ای، از

واقعیات تا انتزاعیات همچون زمان (امروز، تابستان) و حتی احساسات همچون شرم و شادی، جای می‌دهد. در نمودار ذیل، همچنین شیوه تقسیم‌بندی مقوله‌های دستوری در دستور شناختی تبیین شده است.



شکل ۵. دسته‌بندی مقوله‌های دستوری (براساس آرای لانگاکر)

طبیعتاً در زبان فارسی، اسامی، صفت‌ها، قیدها و حروف اضافه به دلیل وابستگی‌شان به فعل یا اسم در شیوه اسکن تأثیرگذار نیست. بنابراین در ادامه مقوله‌های دستوری از دیدگاه دستور شناختی معرفی و مقوله‌های مؤثر در شیوه اسکن در شعر فارسی تبیین و تحلیل می‌شود.

۱-۳-۳. اسم (چیز)

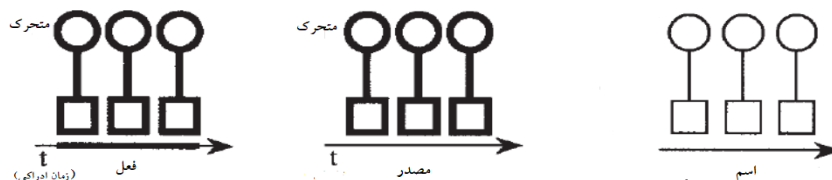
اسم مقوله‌ای دستوری است که یک چیز را نمایه‌سازی می‌کند. در اصطلاح فنی دستور شناختی، چیز عبارت است از یک ماهیت گشتالتی که در آن، اعضا نه به صورت

جزء به جزء، بلکه به صورت کل سازمان یافته درک می‌شود. هر چیز می‌تواند با پیوستن به چیزهای دیگر به واسطه قرارگیری در ساختار گروه، در ساختار رده بالاتر نقش ایفا کند.^{۳۵} لانگاکر این مسئله را ذیل عنوان تجدیدنقش^{۳۶} مطرح می‌کند؛ به این مفهوم که اجزای تشکیل دهنده یک گروه، مجدداً در ساختمان واحد بزرگ‌تر به کار می‌رود. این مسئله درباره مفاهیم انتزاعی نیز صادق است؛ همچون مفهوم لیگ ورزشی که ممکن است متشکل از چند همایش جغرافیایی (نواحی) باشد که از چند تیم تشکیل شده است. هر تیم نیز از چندین بازیکن استفاده می‌کند.

(بازیکنان ← تیم ← کنفرانس ← لیگ ورزشی (گشتالت لیگ ورزشی))

الف. مصدر

یکی از مسائل مهم در باب انواع اسم، مقوله مصدر است. مصدر یکی از عناصر دستوری چالش برانگیز در دستور زبان فارسی است که دستورنویسان همواره آن را دارای ماهیت معنایی شبه فعل گونه و ماهیت دستوری اسم دانسته‌اند. در دستور شناختی، مصدر اسم به شمار می‌آید. بنابر تعریف دستور شناختی، مصدر یک مقوله دستوری حاصل از روابط مرکب غیرفرایندی است. بنابر نظر لانگاکر، مصدر از حیث تعبیر حدواسط فعل و حرف اضافه در نظر گرفته می‌شود؛ به این معنا که مصدر به واسطه برآمدن از فعل، ویژگی‌های مفهوم‌سازی را براساس زمان تنظیم می‌کند و درعین حال، مبتنی بر اسکن ترتیبی نیست و به شکل موجز واری می‌شود. مصدرها اگرچه مبنای فعلی دارد، خود فعل نیست و روابط غیرفرایندی را نمایه‌سازی می‌کند. بنابراین مصدر با قرارگیری در جایگاه اسم، مفهوم فعل را به مثابه یک اسکن موجز تصویربرداری می‌کند (Langacker, 2013: 118-119). تفاوت و شباهت‌های مصدر با اسم و فعل در نمودارهای ذیل مشخص است:



شکل ۶. تفاوت‌ها و شباهت‌های اسم و مصدر در انگاره دستور شناختی

برای مثال نمود وجه مصدری و شیوه پردازش شناختی آن در ابیات مختلف یکی از قصاید خاقانی مشاهده می‌شود:

۱. سنت عشاق چیست برگ عدم ساختن گوهر دل را ز تف مجمر غم ساختن
۲. نتوان در خـط دهر خط وفا یافتن نتوان بر نقش آب نقش قلم ساختن

(خاقانی، ۱۳۸۸: ۳۱۵)

دو بیت بالا مطلع و از ابیات میانی قصیده‌ای از خاقانی است که هر دو دارای ردیف مصدری است. اگرچه ظاهر ردیف از حیث ساختاری در هر دو بیت یکسان است، از دیدگاه شناختی، بیت نخست دارای رابطه فرایندی غیرپویا و بیت دوم غیرفرایندی است.

پیش از تحلیل ابیات و تفاوت ساختار اسکن آن‌ها از منظر دستور شناختی، باید تفاوت ظریف ساختار مصدری موجود در آن‌ها را با نمونه متناظرش در حالت فعلی مشخص کنیم. در واقع پرسش اینجاست که اگر در این ابیات به جای مصدر، فعل به کار می‌رفت، چه تفاوتی ایجاد می‌شد. برای دریافتن پاسخ دستور شناختی به این پرسش لازم است که مجدداً به نمودار بالا (شکل ۶) دقت کنیم. در ساختار اسمی، مقوله زمان موضوعیت ندارد؛ اما در ساختار مصدری، مقوله زمان، به شکلی متفاوت با فعل، مطرح است. دلیل اینکه دستور شناختی مصدر را واسطه اسم و فعل می‌داند، این است که مصدر گزاره را زمانمند و بدون تأکید بر آغاز و پایان زمان مطرح می‌کند؛ چنان‌که در گزاره‌های بالا «برگ عدم ساختن» و «مجموعه غم ساختن» اساساً تعبیری است که در محور زمان رخ می‌دهد، با این قید که در اینجا طول زمان مهم نیست.

حال تفاوت ابیات بالا را از حیث ساختار مصدری‌شان بررسی می‌کنیم. در بیت نخست، مصدر «ساختن» در پایان هر دو مصراع در جایگاه ردیف قرار گرفته؛ اما این واژه عامل اسکن ذهنی گزاره‌ها نیست؛ زیرا هر دو مصدر متعلق به یک فعل محذوف اسنادی است. درحقیقت ساختار نحوی بیت دارای یک فعل اسنادی «است» بوده که به ضرورت وزن و قافیه از کلام حذف شده است. طبیعتاً باوجود فعل اسنادی، شیوه اسکن گزاره‌های این بیت تفاوتی با بیت بعد ندارد و به صورت فشرده و موجز صورت می‌پذیرد؛ اما نکته مهم این است که عامل اسکن فعل اسنادی محذوف است و نه «مصدر».

در بیت دوم، اگرچه واژه‌های «یافتن» و «ساختن» در جایگاه ردیف قرار گرفته، عامل نحوی اثرگذار دستوری، واژه «نتوان» در دو مصراع است. ژرف ساخت نحوی این بیت چنین است: «... یافتن نتوان» و «... ساختن نتوان». در هر حال با توجه به اینکه در اینجا به دلیل وجود مصدر، اولاً ساختار گزاره‌ها غیرفرایندی است و ثانیاً مصدر «نتوان» ویژگی فعل را بدون توجه به زمان، و به شکل اسمی، اسکن می‌کند.

۲-۳-۳. روابط

الف. فعل (فرایندها)

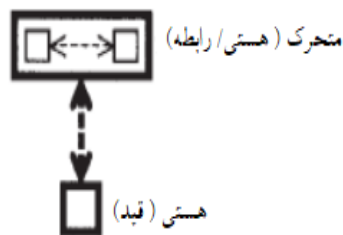
در دستور شناختی، فعل براساس دو اصل شناختی مهم تعریف می‌شود: توانایی درک روابط و پیگیری روابط در طول زمان (Langacker, 2013: 108). طبیعتاً افعال مبتنی بر کنش همچون حرکت کردن و سعی کردن ناظر بر اسکن ترتیبی و افعال حالتی (اسنادی/ربطی در زبان فارسی) بر اسکن موجز ناظر است.

ب. غیرفرایندی

قید

قید یکی دیگر از مقوله‌های غیرپویا در دستور شناختی به‌شمار می‌آید که طبق تعریف سنتی، عنصر زبانی است که به‌مثابه پیراینده فعل (با سرعت کارش را تمام کرد)، حرف

اضافه (سریعاً به داخل)، صفت (فوق‌العاده زیبا) یا قیدی دیگر (تقریباً فوق‌العاده درخشان) عمل می‌کند. در دستور شناختی، قید به‌مثابه توصیف‌کننده یک رابطه — و نه یک چیز — تعریف می‌شود. تفاوت قید با صفت در این مسئله نمود می‌یابد که صفت یک «چیز» را توصیف می‌کند و قید یک «رابطه» را. به دیگر سخن، متحرک در صفت «چیز» است و در قید «رابطه». چنان‌که مشخص است، در جمله «با سرعت کارش را تمام کرد»، عنصر زبانی «با سرعت» رابطه فعلی «کار کردن» را توصیف می‌کند؛ حال آنکه در «ماشین سریع»، واژه «سریع» یک چیز (ماشین) را با جزئیات کیفی بیشتری نمایه‌سازی می‌کند.

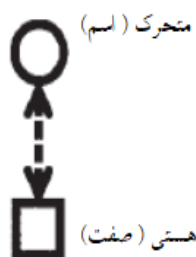


شکل ۷. طرح‌واره قید در دستور شناختی

صفت

تعریف صفت به‌صورت متعارف، ناظر بر مقوله‌ای دستوری است که اسم را پیرایش^{۳۷} می‌کند. در این حالت، اسم پیرایش‌شده (موصوف) با جزئیات بیشتری تبیین می‌گردد. از دیدگاه شناختی، صفت مقوله‌ای غیرپویا به حساب می‌آید که توصیف آن این‌گونه است: یک صفت رابطه‌ای را میان یک متحرک و هستی نمایه‌سازی می‌کند که در این رابطه، هستی مد نظر به‌مثابه عنصر مشارک مستقل مورد توجه ظاهر نمی‌شود (ibid., 116). دلیلش این است که در ساختار صفت و موصوف، این موصوف است که در کانون توجه قرار می‌گیرد و صفت صرفاً یک ویژگی خاص را به آن موصوف اضافه می‌کند. لانگاکر در این باب مثال‌های مقوله رنگ را مطرح می‌کند؛ مثلاً در ساختار «لباس زرد»،

عنصر زبانی زرد یک «چیز» (لباس) را به ناحیه خاصی از فضای رنگ متصل می‌سازد. بنابراین در هنگام نمایه‌سازی، این هستی «زرد» نیست که در کانون توجه قرار می‌گیرد و موجودیتی مستقل دارد، بلکه چیز (لباس) در مرکز توجه است و به واسطه هستی «زرد» به ویژگی خاصی متصف شده است.



شکل ۸. طرح‌واره صفت در دستور شناختی

صفت مفعولی

ساختار صفت مفعولی یکی از مقولاتی است که در دستور زبان فارسی آرای مختلفی درباره آن مطرح شده است. برخی به صورت ساختاری به آن پرداخته‌اند که بر این اساس، ساختار صفت مفعولی در افعال مختلف ماضی، انواع گوناگونی را (همچون نقلی) ایجاد می‌کند. برخی نظریات فعل مجهول را از حیث متعدی یا لازم بودن و برخی نیز از منظر زبانی و نقشی مورد مطالعه قرار داده‌اند. نزدیک‌ترین دیدگاه به دستور شناختی در این حوزه، نظریه مبتنی بر مقوله و میزان باطنی است. به طور کلی باطنی نظری جامع درباره کارکرد ساختارهای مبتنی بر «بن (ستاک) فعل + ه» دارد. ایشان این نوع ساختار را در دو دسته فعل مجهول و عنصر ساختمان حالت دسته‌بندی می‌کند. به عقیده ایشان، در ساختار فعل مجهول، عنصر ضروری فعل «شدن» است که می‌تواند در تمام صیغه‌ها صرف شود (برده شد، برده می‌شود، برده شده است، برده خواهد شد) (باطنی، ۱۳۹۵: ۱۲۷؛ نیز رک. فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۳۱). باطنی تفاوت میان فعل مجهول

و فعل واژگانی (معلوم) را این‌چنین تبیین می‌کند: «وقتی 'شدن' به‌عنوان فعل واژگانی به‌کار رود، تنهاست (همچون هوا سرد شد)؛ ولی هنگامی که به‌عنوان عنصر سازنده فعل مجهول به‌کار رود، با یک فعل واژگانی همراه است» (باطنی، ۱۳۹۵: ۱۲۷).

در دستور شناختی، ساختار صفت مفعولی به‌مثابه یک مقوله دستوری ویژه حاصل از روابط مرکب در نظر گرفته می‌شود. لانگاکر چهار حالت را برای صفت مفعولی در نظر می‌گیرد:

ماضی بعید: نخستین حالتی که لانگاکر برای این مبحث مطرح می‌کند، حالتی است که در زبان انگلیسی *perfect* و در زبان فارسی ماضی بعید نام دارد. در این حالت، رابطه نمایه‌شده مربوط به پیش از زمان مرجع است. مثلاً در جمله «آن‌ها برای رسیدن به هدف تلاش زیادی کرده بودند»، زمان مرجع — که زمان اصلی مورد نظر در جمله است — زمان رسیدن به هدف است؛ اما آنچه در ساختار صفت مفعولی و فعل «بود» نمایه‌سازی شده، زمانی است که پیش از رسیدن به هدف را هدف می‌گیرد. در واقع در چنین ساختارهایی، دیدگاه بهینه متعلق به زمانی پیش از زمان مرجع است. لانگاکر تأکید می‌کند که این نوع چشم‌انداز ساختار صفت مفعولی در ساختارهای منتج از ماضی بعید را نیز توجیه می‌کند:



شکل ۹. طرح‌واره ماضی بعید در دستور شناختی

چنان‌که در ساختار ماضی التزامی (بن فعل + ه + باش + ادات تصریف) نیز دقیقاً همین وضعیت وجود دارد. در تمامی این حالت، ساختار صفت مفعولی و فعل آن فرایند نهایی فعل را به‌واسطه کانونی‌سازی مشارک نهایی یا وضعیت نهایی فرایند،

برجسته می‌سازد (Langacker, 2013: 121). مسئله مهم در ساختار مذکور این است که از زمان گذشته به زمان بعدتر نگریده می‌شود.

برای تبیین واضح‌تر این مسئله و شیوه کاربرد آن در تحلیل تعبیرسازی شاعران در شعر فارسی می‌توانیم برای نمونه به این غزل معروف حافظ رجوع کنیم که با مطلع ذیل آغاز می‌شود:

در سرای مغان رفته بود و آب زده نشسته پیر و صلابی به شیخ و شاب زده

(حافظ، ۱۳۷۸: ۴۱۰)

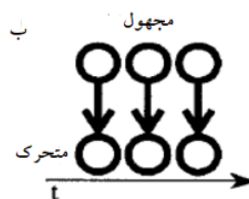
واضح است که به اعتبار فعل «رفته بود» و ردیف «زده»، تمامی افعال دیگر غزل تا پایان بیت ششم نیز دارای ساختار ماضی بعید است که در آن‌ها فعل «بود» با قرینه لفظی حذف شده است. از بیت هفتم به بعد ساختار ماضی بعید به ساختار ماضی ساده تبدیل می‌شود:

سلام کردم و با من به روی خندان گفتم که ای خمارکش مفلس شراب زده
پرتو تازه‌ای که دستور شناختی بر مطالعه ردیف و سایر افعال در این شعر می‌افکند، این است که شیوه چشم‌انداز آن را در فرایند تعبیر به‌شکلی تازه واکاوی می‌کند. زمان مرجع این شعر تا پایان بیت ششم زمانی پس از زمان‌های «رفته و آب زده شدن در میخانه»، «نشستن پیر مغان»، «صلا زدن پیر مغان بر پیر و جوان» و تمامی افعال دیگری است که در ساختار عمودی غزل توصیف شده است. در واقع آرایش صحنه به‌گونه‌ای است که حافظ در مقام راوی یا کارگردان، با استفاده از دیدگاه بهینه ویژه موجود در ماهیت صفت مفعولی، هم زمان مرجع (زمان مورد روایت در شعر) و هم زمان پیش از آن (زمان لازم برای ایجاد صحنه روایت) را توصیف کرده است. از بیت هفتم به بعد، دیگر ساختار ماضی بعید در شعر وجود ندارد و این مسئله تعبیر کاملاً متفاوتی را برای روایت کلام ایجاد کرده است. از گزاره «سلام کردم» در بیت هفتم به بعد، دیدگاه بهینه از زمان پیش‌مرجع خارج شده و صرفاً به زمان مرجع (زمانی که حافظ کنشگر است)

محدود است. در واقع از بیت هفتم به بعد، شاعر به واسطه تغییر زمان فعل از ماضی بعید به ماضی ساده، توصیف صحنه را رها کرده و خود وارد صحنه روایت شده که طبیعتاً این مسئله آرایش کاملاً متفاوتی را در تعبیر کلام ایجاد کرده است.

- مجهول

یکی از پرکاربردترین و مشهورترین ساخت‌های دستوری که به واسطه صفت مفعولی پدید می‌آید، ساختار مجهول است. بنابر آرای مطرح در دستور شناختی، در ساختار مجهول، ما با شبه‌فرایندی مواجهیم که در آن، چنان‌که در نمودار مشخص است، مشارک(های) سطح بالا بر مشارک(های) سطح پایین اثر می‌گذارد. باید دقت کنیم که مشارک سطح بالا متحرک است، اما تک‌واژ صفت مفعولی‌ساز ساختار متحرک/ ثابت موجود در ریشه فعل را ملغی می‌سازد. این ملغی‌سازی به این صورت رخ می‌دهد که تک‌واژ صفت مفعولی نقش متحرک را به مشارکی که در جایگاه ثابت قرار داشته است، اعطا می‌کند. این مسئله را می‌توان به صورت بصری در نمودار ذیل مشاهده کرد.



شکل ۱۰. طرح‌واره مجهول در دستور شناختی

مطلع ذیل از یکی از غزلیات سعدی، شیوه مواجهه دستور شناختی با ساختار مجهول را می‌نمایاند:

اینان مگر ز رحمت محض آفریده‌اند کارام جان و انس دل و نور دیده‌اند

(سعدی، ۱۳۴۲: ۱۶۶)

ساختار هر دو فعل در بیت، یعنی «آفریده‌اند» و «دیده‌اند»، در ظاهر یکسان است، اما این دو فعل از نظر ساختی و نحوی تفاوتی اساسی با یکدیگر دارد. فعل «آفریده‌اند»

درواقع صورت کوتاه‌شده «آفریده شده‌اند» است و بنابراین، این فعل مجهول به‌شمار می‌آید؛ حال آنکه در مصراع دوم، «دیده» معطوف به عناصر نحوی ماقبل خود یعنی «آرام جان» و «انس دل» است و نقش مسند را در کلام ایفا می‌کند. «اند» متصل به دیده نشانه فعل اسنادی «است» می‌باشد. بنابراین تحلیل ما صرفاً متوجه فعل نخست خواهد بود.

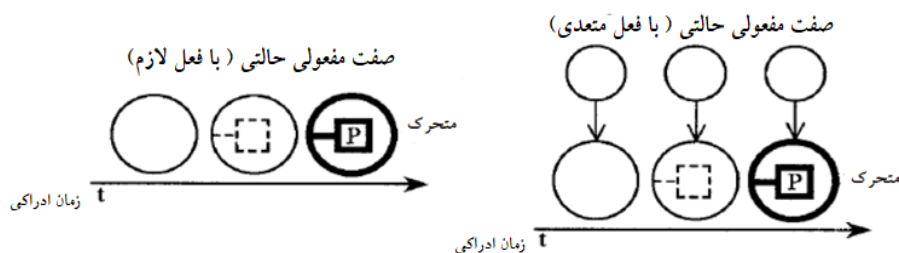
ژرف ساخت گزاره این‌گونه بوده است: «مگر خدا اینان را ز رحمت محض آفرید!» در این صورت، «خدا» در نقش کنشگر و «اینان» در نقش کنش‌پذیر و فعل «آفرید» در جایگاه رمزگذار کنش، فرایندی پویا را نمایان می‌ساخت که زمانمند می‌بود. حال آنکه با حذف کنشگر (خدا) از جمله، «اینان» (کنش‌پذیر حقیقی) در جایگاه فاعلی و متحرک جمله قرار گرفته است. در این حالت، با توجه به حذف کنشگر، تک‌واژ صفت مفعولی متصل به «آفرید» صرفاً نشانگر کنش کنشگر محذوف است و به همین دلیل فعل نمی‌تواند در ساختار پویا اسکن شود و از همین رو شیوه اسکن به شکل عکس‌برداری و موجز صورت می‌پذیرد.

- صفت مفعولی حالتی

لانگاکر (2013: 122) این مدل از ساختار صفت مفعولی را به این دلیل حالتی نامیده است که یک حالت ایستا (شبه افعال حالتی) را رمزگذاری می‌کند و درعین حال، با دو ساختار پیشین صفت مفعولی متفاوت است. لانگاکر این ساختار را شامل دو زیرشاخه لازم^{۳۸} و متعدی^{۳۹} می‌داند. نوع اول، یعنی صفت مفعولی حالتی لازم که در زبان انگلیسی با ساختار *is+ p.p* به‌کار می‌رود و نمایانگر صیوررت است، درواقع یک وضعیت غیرپیچیده را به‌مثابه صفت نمایه‌سازی می‌کند. لانگاکر این جمله را برای این حالت مثال می‌زند:

The water is **frozen** (آب یخ زده است)

ساختار بالا در زبان انگلیسی، از یک فعل (در مثال بالا *is*) و یک ساختار گذشته کامل (در مثال بالا *frozen*) تشکیل شده است. در ساختار انگلیسی، چنانچه یک فعل بلافاصله پس از افعال *be* در حالت گذشته کامل به کار رود، نقش صفت می‌یابد؛ چنان‌که معنای گزاره‌های این‌چنینی نیز مؤید این مسئله است. در این مدل ساختارها، صرفاً یک مشارک وجود دارد و فعل یک فرایند را می‌نمایاند که در آن، مشارک (در مثال بالا آب) دچار یک تحول و صیروت می‌گردد (در مثال بالا از مایع به جامد). مشارک در اینجا به واسطه تحول، یک ویژگی^{۴۰} (p) را — که در دایره پایانی طرح‌واره مشخص است — نمایان می‌سازد که پیش از آن دارا نبوده است؛ چنان‌که در مثال بالا، آب ویژگی یخزدگی را که پیش‌تر نداشته است، به واسطه ساختار صفت مفعولی آشکار کرده است.^{۴۱}



شکل ۱۱. تفاوت‌ها و شباهت‌های صفت مفعولی حالتی نوع اول و دوم

در ساختار متعدی، «ه» صفت مفعولی ساز نوعی نمایه‌سازی فرایندمحور را که محدود به $p = \text{propertis} =$ ویژگی و حالت صیروت‌یافته مشارک) است، به گزاره تحمیل می‌کند. مثلاً در جمله «بازسازی ساختمان منهدم‌شده مدت‌ها طول کشید»، متحرک حقیقی فعل (فردی که ساختمان را منهدم کرده است)، تغییری را بر ثابت جمله، یعنی متحرک صفت مفعولی (= ساختمان)، اعمال می‌کند. طبیعتاً به واسطه وجود فعل، ساختار جمله فرایندمحور است. تفاوت این دو ساختار در ابیات ذیل تبیین می‌شود.

صفت مفعولی حالتی نوع اول

در بیت ذیل از غزلیات عطار، نمونه‌ای از صفت مفعول حالتی با فعل لازم آمده است:

ای همچو یخ افسرده یک لحظه برم بنشین تا در تو زند آتش ترسابعه یک باری

(عطار، ۱۳۳۹: ۵۰۹)

برای بررسی نوع صفت مفعولی، باید آن را از حالت ندایی خارج کنیم. ژرف‌ساخت کلام این‌گونه بوده است: «تو همچو یخ افسرده هستی». حال به‌دلیل وجود ساختار ندایی، نحو کلام به‌صورت پایه و پیرو تنظیم شده است. نکته مهم در اینجا، توجه به عامل ارجاعی افسرده، یعنی «تو» (= جان تو) است که در حالت طبیعی، جان و نفس دارای صفت سرزندگی و شادابی است. بنابراین صفت مفعولی «افسرده» در اینجا صیرورت را نشان می‌دهد و با توجه به اینکه عامل بیرونی برای آن ذکر نشده، از نوع اول به‌شمار می‌آید. «افسرده» در اینجا یک ویژگی (p) جدید برای «تو = جان» محسوب می‌شود که تبیین کلام در مصراع دوم، یعنی آتش روشن کردن ترسابعه، برپایه همین «p» صورت پذیرفته است. بنابراین صفت مفعولی در اینجا در جایگاه متحرک نحوی مصراع دوم قرار گرفته است و به‌دلیل غیرفعلی بودن، به‌شکل موجز اسکن می‌شود.

تو/ جان ← تو/ جان افسرده عملکرد صفت مفعولی ← روشن کردن آتش (برای رفع افسردگی)

یک نکته بسیار مهم در تشخیص صفت مفعولی حالتی نوع اول این است که باید به نبود علت خارجی در کلام توجه کنیم. برای مثال در این بیت از نظامی:

از بی‌خورشی تنم افسرده است نیروی خورندگی‌ش مرده است

(نظامی گنجوی، ۱۳۱۳: ۲۰۰)

صیرورت رخ‌داده بر روی تن (افسردگی) به‌دلیل عامل بیرونی (بی‌خورشی) رخ داده است. درواقع ساختار فعلی عبارت ژرف‌ساخت این‌چنین می‌بود: «بی‌خورشی تنم را

فسرده ساخته است». بنابراین چنین گزاره‌هایی ذیل صفت مفعولی حالتی نوع دوم دسته‌بندی می‌شود.

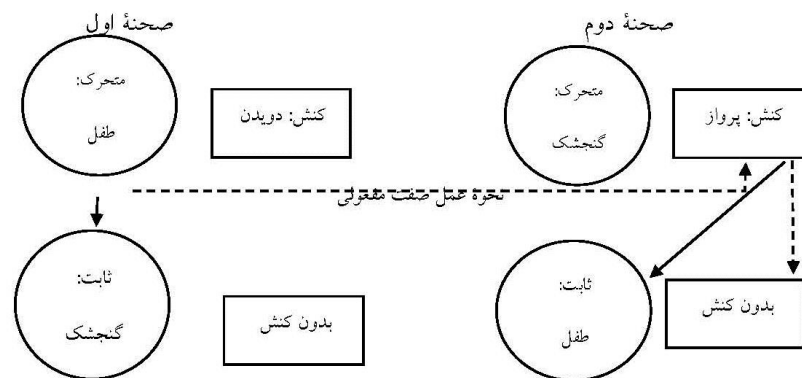
صفت مفعولی حالتی نوع دوم (افعال متعدی)

بیت ذیل از سعدی، حالت دوم صفت مفعولی حالتی را نشان می‌دهد:

بس در طلبت کوشش بی‌فایده کردیم چون طفل دوان درپی گنجشک پریده

(سعدی، ۱۳۴۲: ۴۰۰)

ساختار نحوی - فعلی مصراع دوم با ساختار صفت مفعولی حالتی نوع دوم در نمودار بالا (شکل ۱۱) دارای مطابقت است. توضیح این مطلب چنین است: بدیهی است که «گنجشک» در مصراع دوم از حیث مصداقی / معنایی مرادف با «طلب» در مصراع نخست است و هر دو مصراع تصاویری هستند که یک مفهوم واحد را در ساحت‌های ذهنی (مصراع نخست) و عینی (مصراع دوم) نمایان می‌سازند؛ لیکن شیوه اسکن عبارات زبانی در مصراع دوم کاملاً با مصراع اول متفاوت است؛ به این معنا که مصراع اول فرایندی پویا را نمایه‌سازی کرده و نوع اسکن ترتیبی است؛ حال آنکه در مصراع دوم، تعبیر صحنه به شکل موجز اسکن شده است. «طفل دوان» به‌مثابه متحرک، بر کنش گنجشک - که در ساختار اصلی در جایگاه ثابت قرار دارد - اثر گذاشته و به این ترتیب، نقش گنجشک از ثابت به متحرک تغییر کرده است؛ از این رو دیگر کنش طفل در صحنه رمزگذاری نشده، بلکه کنش گنجشک یعنی پریدن در کانون توجه قرار گرفته و اسکن شده است. «ه» صفت مفعولی در «پریده» صیوروت و پرواز گنجشک را - که با تأثیر متحرک اصلی یعنی طفل صورت پذیرفته - به‌شکلی رمزگذاری کرده است که صحنه به‌مانند «تصویر»، و نه فرایند پویا، به‌شکل موجز اسکن شود.



شکل ۱۲. نحوه عمل صفت مفعولی در بیتی از سعدی

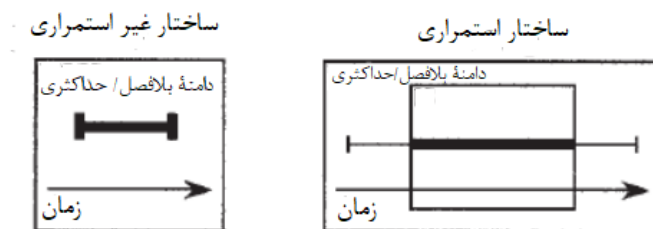
صفت فاعلی (صفات فاعلی و افعال استمراری در زبان فارسی)

یکی از جذاب‌ترین موضوعاتی که لانگاکر مطرح کرده، مسئله افعال کنشی (در دستور شناختی: صفات فاعلی) و تجربی مفید معنای جریان و استمرار^{۴۲} و افعال غیراستمراری^{۴۳} است. مراد از افعال استمراری در اینجا افعالی است که در انگلیسی با ساختار «to+be+ing» به کار می‌رود (نمونه: Ali is drawing a picture). این افعال یا مفید معنای استمرار در کنش و تجربه است، یا وقوع فعل در زمان حال را نشان می‌دهد.^{۴۴} بنابراین چنین ساختاری در زبان فارسی، علاوه بر تمامی ساختارهای صفت فاعلی (رونده، کوشا و...)، تمامی افعالی را نیز که در زمان‌های ماضی و مضارع با پیشوند «می» به کار می‌رود، دربر می‌گیرد؛^{۴۵} افعالی همچون می‌روم، می‌رفتم، دارم می‌روم و داشتم می‌رفتم.^{۴۶}

لانگاکر تمایزی ظریف میان افعال استمراری و غیراستمراری به شرح ذیل قائل است. با توجه به این دو مثال:

- علی نقاشی کشید.
- علی دارد نقاشی می‌کشد.

لانگاکر به این نکته اشاره می‌کند که در مثال اول، دامنه بلافصل و دامنه حداکثری یکسان است؛ به این معنا که چنین ساختاری به ما اجازه می‌دهد که یک دید حداکثری از صحنه به دست آوریم و تمام فرایند کشیدن نقاشی را تماماً در ساحت یک قاب تصویری ذهنی مشاهده و ادراک کنیم. حال آنکه در مثال دوم یعنی کاربری افعال مفید معنای استمرار، آغاز و پایان فرایند کشیدن نقاشی خارج از فرایند تعبیر و ادراک آن قرار دارد. توضیح این مسأله چنین است: اگرچه ما می‌دانیم که علی‌طبیعتاً می‌بایست کشیدن نقاشی را آغاز کرده باشد و آن را به پایان خواهد برد، درعین حال شیوه ساخت نحوی عبارات سبب می‌شود که قاب بصری ذهنی ما صرفاً بخش محدودی از فرایند، یعنی فاصله میان آغاز تا پایان کشیدن نقاشی، را دریافت و ادراک کند؛ به بیان دیگر، استفاده از افعال غیراستمراری برای افعال مبتنی بر کنش یک دامنه دید حداکثری برای خواننده ایجاد می‌کند؛ درحالی که استفاده از افعال استمراری، یک دامنه بلافصل دیداری را برای مخاطب پدید می‌آورد که صرفاً به او اجازه می‌دهد بخش‌های خاصی از صحنه را ببیند.



شکل ۱۳. تفاوت دامنه شناختی در ساختار استمراری و غیراستمراری (Langacker, 2013: 65)
 بنابراین یکی از کاربردهای بسیار مهم ساخت‌های استمراری در متن ادبی و شعر این است که مفسر در این حالت می‌تواند صحنه توصیفی شاعر را از نزدیک‌تر مشاهده کند؛ به دیگر بیان، در این حالت مؤلف واقعه توصیفی را به شکلی عمیق‌تر بیان می‌کند و خواننده نیز رابطه‌ای مبتنی بر این‌همانی با متن برقرار می‌کند (Giovannelli & Harisson, 2013: 52).

مصدّق این نکته را می‌توان در ابیات ذیل از سعدی (فعل «دیدن») مشاهده کرد:

- من بدین خوبی و زیبایی ندیدم روی را
 - وین دل‌ویزی و دل‌بندی نباشد موی را
 - ز گردون نعره می‌آید که اینت بوالعجب کاری
 - که سعدی را ز روی دوست برخوردار می‌بینم
- واضح است که ساختار فعل «دیدن» در بیت نخست یک ساختار عام است که مفهوم زمان را در حالت حداکثری و بدون قید بیان می‌کند و دارای دامنه‌ی حداکثری است؛ حال آنکه در بیت دوم، ساختار استمراری یک صحنه‌ی ویژه را نشان می‌دهد که آغاز و پایانش کاملاً مشخص نیست و اتفاقی منحصر به فرد را توصیف می‌کند. توجه به این مسئله‌ی ظریف پرتو تازه‌ای را بر مطالعات زبانی در شعر فارسی، با تکیه بر شیوه‌ی کاربست فعل، می‌افکند و ابعاد تازه‌ای را از شیوه‌ی کاربست فعل در اشعار فارسی می‌نمایاند.

۴. نتیجه

در این پژوهش، دو پرسش و فرضیه را درباره‌ی کیفیت و چگونگی کاربرد دستور شناختی در تحلیل شناختی شیوه‌ی روایت اشعار فارسی مطرح کردیم و با تحلیل مبانی ذکر شده در پیکره‌ی متنی، شامل تعدادی از اشعار فارسی، آن‌ها را آزمودیم. نتایج پژوهش حاکی از این است که دستور شناختی با تکیه بر مسائلی همچون روابط نما/زمینه، اسکن ناحیه‌ی ارجاع و کاربست معنایی/ذهنی مقوله‌های دستوری، قابلیت تحلیل شیوه‌ی روایت اشعار فارسی را داراست. بنابراین دستاورد پژوهش حاضر تبیین کارکردهای دستور شناختی در تحلیل شیوه‌ی روایت شعر فارسی است.

نتایج پژوهش در بیانی جزئی‌نگرانه‌تر به این شرح است: دستور شناختی با تکیه بر تعریف مقوله‌های دستوری بر مبنای شیوه‌ی فرایند اسکن ذهنی، تحلیلی بسیار متفاوت با شیوه‌ی تعبیر گزاره‌های زبانی به دست می‌دهد. در دستور شناختی، گزاره‌های زبانی به مثابه صحنه‌هایی ذهنی در نظر گرفته می‌شود که در ذهن ساخته و در قالب عبارات به نحوی ویژه تعبیر می‌شود. بنابراین مقوله‌ها و عناصر دستوری ابزار توصیف صحنه‌ها و تعبیرهای ذهنی به‌شمار می‌آید. دستور شناختی مقوله‌های دستوری را نه بر اساس نقش

آن‌ها در جمله، بلکه بر مبنای پویایی و فرایندی بودن دسته‌بندی می‌کند و همین نگاه دیگرگون تفاوت‌های کاربردی مقوله‌های دستوری در نحوه تعبیر شعر را با تکیه بر تحلیل شیوه اسکن ذهنی شاعران نمایان می‌سازد. از دیگر سو، با توجه به اینکه دستور شناختی مقوله‌های دستوری را بر اساس معنا دسته‌بندی می‌کند و شعر نیز معنا را در ساحتی متفاوت با زبان عادی انتقال می‌دهد، می‌توان تلقیات دستور شناختی را ابزارهایی مناسب برای تحلیل شیوه روایت و انتقال معنا در شعر در نظر گرفت. در پژوهش حاضر نشان دادیم که جزئی‌نگری‌های دستور شناختی در باب هر یک از مقولات دستوری چگونه در بررسی شیوه روایت شعر فارسی کارآمد است. مقوله‌های دستوری اسم، حرف اضافه، قید و صفت به دلیل عدم اثرگذاری در فرایند، تأثیری در شیوه روایت شعر ندارد؛ حال آنکه زیرمقوله‌های اسم و صفت همچون مصدر، ساختار مجهول، ساختار صفت مفعولی و فاعلی به شکل ویژه‌ای در بررسی شیوه روایت کاربردی است.

پی‌نوشت‌ها

1. Cognitive grammar

2. Cognitive linguistics

۳. رویکرد دستور ساختی که زبان را مجموعه‌ای از ساختارهای نحوی شناختی می‌داند و توسط زبان‌شناسانی همچون فیلمور (Charles Fillmore) و گلدبرگ (Adele E. Goldberg) از اواخر قرن بیستم (۱۹۸۸ م به بعد) بسط یافته، نیز آشکارا دارای سویه‌ای شناختی است که البته ذکر جزئیات نظری آن به بحث ما مرتبط نیست.

۴. این موارد در منابع مختلف ذیل دو اصل تعهد شناختی و تعمیم نیز معرفی شده است (برای

اطلاعات بیشتر رک. راسخ‌مهند، ۱۳۸۹: ۱۶-۲۴؛ نیز بهرامی‌خورشید، ۱۳۹۸: ۱۵-۱۸).

5. Semiological function

6. Conceptualization

7. Sphere of shared attention

8. Referential Scene

9. Intersubjective situation

10. construe

11. the Temporal dimension
12. Processing time
13. Medium of conception
14. Conceived time
15. Sequential scanning
16. Summary scanning
17. Cumulative representation

۱۸. صفوی اصطلاح ضبط صحنه را به جای اسکن و اصطلاح‌های مختصر و مفصل را به جای موجز و

ترتیبی معادل‌یابی کرده است: «یکی دیگر از عواملی که لنگاکر در تعبیر صحنه مطرح ساخته، ضبط

صحنه نام دارد که به نوع ساخت شرح صحنه بازمی‌گردد. وی دو نوع ضبط مفصل و ضبط مختصر

را از یکدیگر متمایز می‌سازد. در ضبط مفصل، گوینده به شرح رویداد می‌پردازد و به توالی وقوع

آن رویداد می‌پردازد» (صفوی، ۱۳۸۷: ۳۹۶).

19. Gerard Genette
20. Reference point relationship
21. Activated knowledge domains
22. Referent's dominion
23. Action chain
24. Figure
25. Ground
26. Trajector
27. Landmark
28. Option of focusing
29. Focal participant

۳۰. لانگاکر با وجود تلاش بسیار برای به دست دادن تعریف مفهومی برای مقوله‌های دستوری، بر این

مسئله تأکید کرده است که بعضی از مقوله‌ها را هرگز نمی‌شود به صورت مفهومی تعریف کرد؛

همچون افعالی که در زبان انگلیسی ساختار گذشته‌شان به شکل *ought* ساخته می‌شود؛ افعالی

همچون *buy*، *bring* و... (ibid., 96).

31. Entity
32. Processual relation
33. Relation non-processual
34. Thing(s)

۳۵. لانگاکر از مثال «آب‌ها روی زمین ریختند» استفاده می‌کند تا جمع بستن اسم را به لحاظ مفهومی

توضیح دهد. مفهوم آب‌ها نمایانگر مقدار زیادی آب در ذهن گوینده است که در واقع مجموعه‌ای

از قطرات آب است که نه به مثابه قطرات آب، بلکه به مثابه یک مجموعه گشتالتی تصور می‌شود.

لانگاکر در اینجا بر عدم برجستگی عناصر رده‌پایین برای تحقق برجستگی در کل گشتالتی که به‌مثابه اسم تحقق می‌یابد، تأکید کرده است (ibid., 107).

36. Reification

37. Modify

38. Stative- adjectival (intransitive)

39. Stative- adjectival (transitive)

40. Property

۴۱. از دیدگاه دستور شناختی، تفاوت ظریفی میان ساختار صفت مفعولی برساخته از افعال حالتی لازم با ساختار مجهول وجود دارد. در ساختار مجهول، لزوماً یک کنشگر — که در ساختار مجهول محذوف است — بر ثابت — که در ساختار مجهول به متحرک تبدیل می‌شود — اثر می‌گذارد. این درحالی است که در ساختار حاضر، در مدل برساخته از افعال حالتی لازم، صیوروت به‌واسطه عوامل طبیعی، و نه یک کنشگر خارجی، صورت می‌پذیرد. بنابراین طبق تعریف دستور شناختی، مجهول بودن جملاتی که در آن‌ها عامل خارجی باعث ایجاد صیوروت در اسم می‌شود، همچون «کتاب چاپ شد» که دکتر فرشیدورد آن را با توجیه ساختاری، حالت مجهول در نظر گرفته است، به‌صورت عملی و با توجه به مباحث فلسفه زبان اثبات می‌شود (برای اطلاعات بیشتر درباره نظریات دکتر فرشیدورد ذیل فعل مجهول رک. فرشیدورد، ۱۳۸۲: ۴۳۳).

42. Progressive verb form

43. Non-progressive verb form

۴۴. در این مبحث، باید به کلیدواژه‌های کنش و تجربه (افعالی که انرژی فیزیکی را منتقل نمی‌کنند) که یک کنش یا تجربه خاص را توصیف می‌کنند، تأکید و توجه کنیم؛ چراکه در بسیاری از اشعار، افعال استمراری در حالت شمول زمانی به‌کار می‌رود و از بحث ما خارج است. همچون این بیت از حافظ و بسیاری از ابیات دیگر مشابه آن:

عمری‌ست تا من در طلب هر روز گامی می‌زنم

دست شفاعت هر زمان در نیک‌نامی می‌زنم

طبیعتاً در اینجا شاعر تجربه یا کنش زیستی خاص را که در لحظه‌ای ویژه رخ داده، توصیف نمی‌کند؛ بلکه با به‌کار بردن قیده‌های زمانی «عمری‌ست تا...» و «هر زمان» به افعال «می‌زنم» شمول زمانی بخشیده است.

۴۵. البته در زبان فارسی می‌توان چنین افعالی را به‌صورت «درحال...» هم معنا کرد که در هر صورت بازهم مفید معنای استمرار است. مثلاً جمله *Ali is drawing a picture* را می‌توان به دو شکل بازگردانی کرد: علی دارد نقاشی می‌کشد؛ علی درحال نقاشی کشیدن است. درواقع یک حالت بازگردانی در زبان فارسی این است که اصطلاحاً وضعیت «حال» را در جمله پدید می‌آورد. چنان‌که

ذکر شد، در اینجا صرفاً حالت **ing** در زبان انگلیسی و معنای انجام فعل در حالت استمرار مورد نظر است.

۴۶. مثال‌هایی که لانگاکر (2013: 120) برای صفت فاعلی می‌آورد، معطوف به زبان انگلیسی است و انواع ساختارهای فعل و **ing** را دربر می‌گیرد؛ اما چنان‌که ذکر شد، در زبان فارسی تمام ساختارهای همراه با «می» و نیز تمامی ساختارهای صفت فاعلی را شامل می‌شود:

A monkey is climbing the tree.
The monkey climbing the tree is very cute.
Climbing the tree, the monkey lost its grip.

منابع

- آبرامز، مایر هوارد (۱۳۸۷). فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی. ترجمه سعید سبزیان. تهران: رهنما.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۹۵). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. چ ۳۲. تهران: امیرکبیر.
- بهرامی خورشید، سحر (۱۳۹۸). دستور شناختی: مبانی نظری و کاربردی آن در زبان فارسی. تهران: سمت.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۸). حافظ به سعی سایه. تصحیح هوشنگ ابتهاج. چ ۶. تهران: کارنامه.
- خاقانی، بدیل‌بن‌علی (۱۳۸۸). دیوان خاقانی شروانی. به‌کوشش دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی. چ ۹. تهران: زوار.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹). درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم. تهران: سمت.
- سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله (۱۳۴۲). غزلیات سعدی. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: اقبال.
- صفوی، کورش (۱۳۸۷). درآمدی بر معنی‌شناسی. تهران: سوره مهر.
- عطار، فریدالدین (۱۳۳۹). دیوان فریدالدین عطار نیشابوری. تصحیح سعید نفیسی. چ ۳. تهران: کتابخانه سنایی.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۲). دستور مفصل امروز. تهران: سخن.
- نظامی گنجوی، الیاس‌بن‌یوسف (۱۳۱۳). لیلی و مجنون. تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران: ارمغان.

- یعقوبی، رویا (۱۳۹۱). «روایت‌شناسی و تفاوت میان داستان و گفت‌وگو: بر اساس نظریات ژرار ژنت». پژوهش‌نامه فرهنگ و ادب. ش ۱۳. صص ۲۸۹-۳۱۱.
- Abrams, M. H. (2008). *A glossary of literary terms* (in Farsi). Saeed Sabzian (Tr.). Tehran: Rahnama.
- Attar, F. (1960). *Collected work* (in Farsi). Saeed Nafisi (Ed.). Tehran: Sanaee.
- Bahrami- Khorshid, S. (2020). *Cognitive Grammar: Theoretical foundations, and application in persian* (in Farsi). Tehran: Samt.
- Bateni, M. (2016). *Description of Persian grammatical structure* (in Farsi). Tehran: Amirkabir.
- Farshidvard, Kh. (2003). *Contemporary Persian grammar* (in Farsi). Tehran: Sokhan.
- Gibbons, A., & Whitely, S. (2018). *Contemporary stylistics: language, cognition, interpretation*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Giovanelli, M., & Harrison, CH. (2013). *Cognitive grammar in stylistics: a practical guide*. London: Bloomsbury Academic.
- Hafez, Sh. (1999). *Hafez be say-e saye* (in Farsi). Houshang Ebtehaj (Ed.). Tehran: Karnameh.
- Khaghani, B. (2010). *Collected work*. Zia-oldin Sajjadi (Ed.). Tehran: Zovvar.
- Kövecses, Z. (2015). *Where metaphors come from: Reconsidering context in metaphor*. New York: Oxford University Press.
- Langacker, R. (1991). *Foundations of cognitive grammar*. California: Stanford University Press.
- (2008). *Cognitive grammar: A basic introduction*. New York: Oxford University Press.
- (2013). *Essentials of cognitive grammar*. New York: Oxford University Press.
- Nizami Ganjavi, E. (1934). *Leili va Majnoon*. Hasan vahid Dastgerdi (Ed.). Tehran: Armaghan.
- Rasekh Mahnad, M. (2011). *An introduction to cognitive linguistics Theories and Concepts* (in Farsi). Tehran: Samt.
- Saadi, M. (1963). *Collected work*. Mohammad Ali Foroughi (Ed.). Tehran: Eghbal.
- Safavi, K. (2009). *An introduction to semantics* (in Farsi). Tehran: Soore-ye-Mehr.
- Stockwell, P. (2002). *Cognitive poetics: an introduction*. London: Routledge.
- Ya'aghobi, R. (2012). "Narratology and the difference between fiction and dialogue based on the theories of Gerard Genette" (in Farsi). *The Journal of Epic Literature*. Vol. 8. No. 13. pp. 289-311.